

رویکرد جدید نیما به طبیعت

چکیده

نویسنده در این مقاله به این نتیجه رسیده که هماهنگی بین فضای زندگی انسان با طبیعت از ویژگی‌های عمده‌ی شعرهای نیماست و رویکرد شاعر نیز به طبیعت در شعر، برخلاف دیگر شاعران طبیعت‌گرای قبل از او، رویکردی تاویلی و نمادین است؛ به طوری که همه‌ی عوامل و عناصر طبیعت در شعر نیما در خدمت مناسبات تلخ اجتماعی-سیاسی حاکم بر عصر اوست.

کلید واژه‌ها

نیما، طبیعت، عناصر طبیعی، طبیعت‌گرایی توصیفی، تقلیدی و تاویلی



احمد صادقی

کاشف‌شناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

ضروری می‌داند: «دانستن سنگی یک سنگ کافی نیست، گاه باید در خود آن قرار گرفت و با چشم درون آن به بیرون نگاه کرد... به تو می‌گویم تا این‌ها نباشد، هیچ چیز نیست...»

(طلمباز، ۱۳۶۹، ص ۱۸)
به طور تقریبی می‌توان گفت که از صد و هشتاد و پنج عنوان شعر در کلیات او در حدود دو سوم آن‌ها مستقیماً از طبیعت الهام گرفته شده است. بنابراین طبیعت را باید آینه‌ی تمام‌نمای روحیات و ذهنیات و تفکرات او دانست: «انس با طبیعت و همدلی و هم‌جوشی با آن از ویژگی شعر نیماست. در آثار برخی شاعران وصف طبیعت آمده است اما مثل آن که سستی را ادا کرده‌اند نه آن‌که با طبیعت زیسته باشند. شعر نیما از این حیث با آثار دیگران بسیار متفاوت است. وی همان‌گونه که در زندگانی عملی به روستا و کوهسار و جنگل دل‌بستگی داشت در شعرش نیز این حالت منعکس است.»

(یوسفی، ۱۳۶۹، ص ۲۸۰)
«به نظر می‌رسد سه نوع طبیعت‌گرایی در بین شاعران رواج داشته است: ۱- طبیعت‌گرایی توصیفی ۲- طبیعت‌گرایی تقلیدی ۳- طبیعت‌گرایی تألیفی و تاویلی»

(شاه‌حسینی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۹)
در نوع اول شاعر بدون هیچ‌گونه دخل و تصرفی شاعرانه، فقط و فقط به توصیف ظاهری طبیعت می‌پردازد و تصاویر و تعابیری که از عناصر طبیعت ارائه می‌دهد، بیش‌تر در حد یک تابلوی نقاشی است. این ویژگی در آثار شاعران سبک خراسانی به‌ویژه «منوچهری دامغانی» بسیار چشم‌گیر است.

در نوع دوم هم هیچ‌گونه تلاش و تجربه و کشف فردی از طبیعت در شاعر دیده نمی‌شود، بلکه با ذهنیتی معتاد کلمات و ترکیبات و

«در هر حال نوک خاری هستیم که طبیعت مرا برای چشم‌های علیل و نابینا تهیه کرده است...» (نیما، ۱۳۵۱، ص ۱۰۶)

نیما «خاطر پر درد کوهستان» است. از همان سال‌های آغازین تجربه‌های شعر و شاعری، چشم‌اندازهای طبیعی و بومی در اشعارش حضوری گسترده و ملموس دارند. مثنوی «رنگ پریده، خون‌سرد» و منظومه‌ی «افسانه»، که زائیده‌ی عشقی نافرجام در زندگی نیماست، در واقع نقطه‌ی شروع دلدادگی و سرسپردگی نیما به طبیعت است:

در شب تیره، دیوانه‌ای کاو
دل به رنگی گریزان سپرده،
در دره‌ی سرد و خلوت نشسته
هم چو ساقه گیاهی فسرده
می‌کند داستانی غم‌آور.

(افسانه، ص ۲۹)

همدلی و همزیستی صمیمانه‌ی نیما با طبیعت تا جایی است که حتی «میز تحریرش» را «سنگ‌های کنار رودخانه‌ها» (ثروت، ۱۳۷۷، ص ۸۳) می‌داند و تا واپسین لحظات عمرش نیز سخت به دنبال یک زندگی ساده و باصفا در دل طبیعت است:

از پس پنجاهی و اندی ز عمر
نعره برمی‌آیدم از هر رگی
کاش بودم باز دور از هر کسی
چادری و گوسفندی و سگی

(مجموعه‌ی کامل اشعار، ص ۸۸۹)

به عقیده‌ی نیما «هیچ حسنی برای شعر و شاعر بالاتر از آن نیست که بهتر بتواند طبیعت را تشریح کند و معنی را به طور ساده جلوه دهد.» (نیما، ۱۳۵۱: ۱۰۰)

از این رو او کشف بیش‌تر طبیعت را برای پروراندن قریحه‌ی شاعری امری لازم و

مضامینی را که گذشتگان خلق کرده‌اند در شعرش تکرار می‌کند؛ تعابیر و تشبیهات کلیشه‌ای و نخ‌نمایی چون «لب لعل»، «قد سرو»، «گیسوی شب» و...

اما رویکرد نیما به طبیعت، اغلب از نوع سوم یعنی طبیعت‌گرایی تألیفی یا تأویلی است. در این نوع شاعر با طبیعت است، خواه به گونه‌ی تألیفی یعنی دوست بودن و الفت داشتن و خواه به گونه‌ی تأویلی یعنی تأویل و تفسیر کردن. از این رو می‌توان گفت شاعر آن چنان با طبیعت در آمیخته است که خود را از آن جدا تصور نمی‌کند و هم از پدیده‌های طبیعت برای بیان رساتر منظور خود کمک می‌طلبد.

(شاه‌حسینی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۹)

نیما شاعر و هنرمندی است بوم‌نگر و در عین حال جهان‌اندیش. او طبیعت را گویی نردبانی می‌داند برای رسیدن به واقعیت‌های تلخ و شیرین زندگی. نگاه او به عناصر طبیعی در شعر نگاهی پر معنی و نمادین و رازناک است که اغلب با جلوه‌های بدیع و تازه ظاهر می‌گردد. نیما با جسارت تمام آن سنت دیرینه را شکست و به قول سپهری «چشم‌هایش را شست و جور دیگر» به اطرافش نگرست.

نیما در همین باره در مقاله‌ی شعر و شاعری می‌گوید: «اگر شما شعر یا غزلی بگویید که یعقوب‌وار بر یوسف گریه کند و نظیر مضمون‌های کهنه را با عبارات دیگر بر پرده بیاورید، حمالی برای الفاظ دیگران بوده‌اید» (نیما، ۱۳۶۸، ص ۱۴۶). از این رو می‌بینیم که تابلوهای کلامی او کاملاً ساده و بی‌پیرایه و به دور از تصنعات دست‌وپاگیر اشعار گذشتگان است. به عبارت دیگر هر کدام از عناصر طبیعی در شعرش طعم و بوی واقعی خود را می‌دهند:

مانند از شب‌های دورادور
بر مسیر خامش جنگل
سنگ چینی از اجاقی خرد
اندرو خاکستر سردی

(اجاق سرد، ص ۶۷۷)

نگاه تازه‌ی نیما به طبیعت و شوق پروازش در فراسوی متعارف زندگی در آثار غیر شعری

او، به ویژه در نامه‌هایش، نیز قابل توجه است. در نامه‌ای به همسرش «عالیه» می‌نویسد: «پرنده‌ها چه طور هم جنسشان را انتخاب می‌کنند، بدون این که پدر و مادر برایشان رأی بدهند... ولی به انسان، خدا آن تقوا و شادی طبیعت را نداده است که مثل پرده زندگی کنده! بدبختانه ما انسانیم. یعنی پرده‌ای بین طبیعت خاص ما و اشیا کشیده شده است و نمی‌خواهیم به دل خواه خودمان عادلانه پرواز کنیم. من می‌خواهم پرواز کنم» (نیما، ۱۳۵۰: ۱۲-۱۳).

تعامل انسان و طبیعت در شعر نیما

یکی از ویژگی‌های شعر نیما هماهنگی بین فضای زندگی انسان با طبیعت است. محمد مختاری در مصاحبه‌ای با عنوان (نیما و شعر امروز) در این زمینه معتقد است: «یگانگی و انسجام دستگاه نظری نیما در واقع در درک او از وحدت انسان و طبیعت شکل و تحقق گرفته است. یعنی اساس نظری و دستگاه ذهنی او به گونه‌ای است که هم طبیعت را مثل انسان می‌بیند و هم انسان را مانند طبیعت». (قزوینچاهی، ۱۳۷۶، ص ۴۹) و چنین است که طبیعت در شعر نیما درونی شاعر یا با شاعر یگانه می‌شود. در حالی که در شعر پیشینیان، حتی آن‌جا که در وصف طبیعت می‌آید، شاعر عمدتاً با فاصله‌ای دور با طبیعت برخورد می‌کند؛ یعنی همان نگاه رسمی-ادبی مانع از بروز حسیت طبیعی-عاطفی شاعر یا مانع از یگانگی او با طبیعت می‌شود تا به آفرینش فضای تصویری تازه‌ای منجر شود.

هنگامی که نیما می‌گوید: «خانه‌ام ابری‌ست» هر چند «ابر» برای نشان دادن موقعیت خانه یا زندگی (گرفتگی و ملال) ارائه می‌شود. ولی این ابر، تنها برای تشبیه عنصری به عنصر دیگر یا نمایش اعضای معشوق یا ممدوح وارد شعر نمی‌شود، بلکه پیکر است از آسمان به زیر کشیده می‌شود تا در خانه، که جایگاه ابر مادی نیست، حیات روانی تازه‌ای بیابد. این «ابر» چنان طبیعی وارد «خانه» می‌شود، یا با خانه جوش می‌خورد، که انگار همان ابر طبیعی بالای

سر ماست که به خانه شاعر وارد شده است» (فلکی، ۱۳۷۳، ص ۱۲۴-۱۲۵)

خانه‌ام ابری‌ست

یکسره روی زمین ابری‌ست با آن

(خانه‌ام ابری‌ست، ص ۷۶۱)

بازتاب این نوع تعامل هم چنین در عناصر و پدیده‌های بومی و محلی موجود در شعر نیما نیز فراوان است. منوچهر آشنی در مقاله‌ای با عنوان (بومی‌گری در شعر امروز) که در کتاب «ری‌را» به چاپ رسیده است- در این زمینه می‌نویسد: «بی‌تردید یکی از ویژگی‌های شعر نیما و از شاخص‌های عمده‌ی آن، دارا بودن صبغه و سلوک بومی‌گری است. آدم‌های کنجکاو هر شعری از نیما را بخوانند، جابه‌جا، رنگ‌ها و نشانه‌های طبیعت و زندگی و رسوم و رفتار و حتی گفتار مازندرانی را در آن خواهند یافت. این جلوه‌های سرزمینی گاه تصویری محض‌اند، مثل «کار شب‌با» که روایت تراژیک یک پابندی مزرعه‌ی برنج است... و گاه جاها و جلوه‌های آشکار طبیعت و نام‌های خاص، محور و قائمه‌ی شعر و حتی فکر شعر قرار می‌گیرند و به یاری واژه‌ها و اصطلاحات خاص، اندیشه‌های-چه بسا سیاسی- را بازگو می‌کنند» (قزوینچاهی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۹-۱۳۰)

صبح پیدا شده از آن طرف کوه «ازاکو» اما

«واژنا» پیدا نیست.

(برف، ص ۷۷۸)

جهان بینی نیما در زمینه‌ی طبیعت‌گرایی

«ما نباید بدین نکته درنگ کنیم که چون نیما در کوهستان پرورش یافت، طبیعت را نیز بیش از سایرین جان‌مایه‌ی کارش قرار داد و احیاناً زندگی آن را شناخت. این مناسبات اجتماعی زمانه‌اش بود که طبیعت را به نوعی دیگر-سوی آن‌چه که در شعر سنتی ما بود-دریافت» (تهراتی، ۲۵۳۷: ۳۳ و ۳۴). به همین دلیل است که نیما خود را در طبیعت در جایگاه یک درمانگری می‌بیند که در خلعت مردم و به فکر التیام دردهایشان است: «در هر حال نوک خاری هستم که طبیعت مرا برای چشم‌های علیل و ناینا



تهیه کرده است. مقصود مهم من خدمتی است که دیگران به واسطه‌ی ضعف فکر و احساس و انحراف از مشی سالمی که طبیعت برایشان تعیین کرده است، از انجام آن گونه خدمت عاجزند» (نیما، ۱۳۵۱: ۱۰۶).

از این رو می‌بینیم که او با پناه جستن به عناصر و اجزای طبیعت در شعرش، سعی دارد تا به دردها و رنج‌های زندگی فردی و اجتماع متزلزلی که در آن می‌زیست، سر و سامانی بخشد. به عبارت دیگر طبیعت سنگ صبوری است که نیما با تکیه بر آن آلام درونی‌اش را تسکین می‌دهد:

خشک آمد کشتگاه من
در جوار کشت همسایه

گرچه می‌گویند: «می‌گریند روی ساحل نزدیک
سوگواران در میان سوگواران»
قاصد روزان ابری، داروگ! کی می‌رسد باران؟

(داروگ، ص ۷۶۰)

نیما در صدد بوده است تا نگاه شاعر را نسبت به محیط و جامعه و جهانی که در آن به سر می‌برد، نزدیک و نزدیک‌تر سازد و معتقد بود «شعر شاعر باید نمونه‌ای از خود او باشد و کسی شاعرتر است که خود را بهتر بیان دارد و در شاعران گذشته ما نیز هر کدام که بیش‌تر رنگ از زمان خود گرفته‌اند خوب‌ترند. فضای شعر و شاعر باید نمودار دقیقی از فضای محیطش باشد» (نیما، ۱۳۶۸: ۸۵). به همین سبب شرایط و اوضاع اجتماعی و سیاسی نابه‌سامان و خفقان‌زایی که در عصر او حاکم بود به او آموخت که دیگر نمی‌توان چون گذشته، دور از همه بدبختی‌ها و نامردمی‌ها بر بلندای برج عاج تکیه زد و یا در «ساحلی سرد و آرام» نشست و شاهد غرق شدن عده‌ای در «دریای تند و تیره و سنگین» بود.

او دیگر آن شاعر نازپرورده‌ی درباری دیروز نیست که شباهنگام با دلارام خود به شهر شادی‌ها و عشق‌بازی‌ها سفر کند؛ بلکه او شاعری است دردمند و مردمی که داد سخن از «شی» سرد و فسونگر و دم‌کرده می‌دهد که بر چهره‌ی رنجور و تکیه‌ی مردم زمانه سایه افکنده

است و هم اوست که چون «قنقنوس» خود را قربانی اهداف جاودانه‌اش می‌سازد و چراغ امید می‌شود فراراه آینده:

هست شب، یک شب دم کرده و خاک
رنگ رخ باخته است
باد، نوباه‌ی ابر، از بر کوه
سوی من تاخته است.

(هست شب، ص ۷۷۶)

کوتاه سخن این‌که همه‌ی عوامل و عناصر طبیعت در شعر نیما در خدمت مناسبات اجتماعی زمانه‌ی اوست. «شب»، «مهتاب»، «دریا»، «جنگل»، «پرنده‌ها» و... هم چنین پدیده‌های بومی و محلی مانند «داروگ»، «تیرنگ»، «سبیل‌ش»، «واژنا»، «توکا» و... که در اشعار نیما موج می‌زند، همه و همه بیانگر

حقایق تلخ تاریخی‌اند که با زبانی نمادین و سمبلیک به مفاهیمی چون یأس و ناامیدی، شکست و پیروزی، خفقان‌ها و نابه‌سامانی‌های اجتماعی و سیاسی عصر شاعر اشاره دارند و از همین روی است که نیما مایه‌ی اصلی شعرش را «رنج» می‌داند.

راست می‌باشد که کوه و زندگانی در دهستان
دلکش و زیاست
لیک روزی می‌رسد
کادمیزاده نوابی نیستش
دلکشی‌های طبیعت
جز بلایی نیستش،
و نخواهد بود در مان از پی رنجش!

(ختای «سربویلی»، ص ۳۸۷)

منابع و مأخذ

۱. تهرانی، خسرو، (۲۵۳۷)، نوگرایی نیما یوشیج، چاپ اول، تهران، انتشارات آذربایجان کتاب
۲. ثروت، منصور، (۱۳۷۷)، نظریه‌ی ادبی نیما، چاپ اول، تهران، انتشارات پایا
۳. شاه‌حسینی، مهری، (۱۳۸۰)، طبیعت و شعر در گفت‌وگو با شاعران، چاپ اول، تهران، انتشارات کتاب مهناز
۴. طاهباز، سیروس، (۱۳۶۹)، برگزیده‌ی آثار به‌انضمام یادداشت‌های روزانه‌ی نیما، چاپ اول، تهران، انتشارات بزرگمهر
۵. فلکی، محمود، (۱۳۷۳)، نگاهی به نیما، چاپ اول، تهران، انتشارات مروارید
۶. قزوینچاهی، عباس، (۱۳۷۶)، ری‌را، چاپ اول، تهران، انتشارات معین
۷. یوسفی، غلامحسین، (۱۳۶۹)، چشمه‌ی روشن، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی
۸. یوشیج، نیما، (۱۳۶۸)، شعر و شاعری، به کوشش سیروس طاهباز، چاپ اول، تهران، دفترهای زمانه
۹. _____، (۱۳۵۰)، نامه‌های نیما به همسرش، چاپ اول، تهران، انتشارات نگاه
۱۰. _____، (۱۳۵۱)، ارزش احساسات و پنج مقاله در شعر و نمایش، چاپ دوم، تهران، انتشارات گوتنبرگ
۱۱. _____، (۱۳۸۳)، مجموعه‌ی کامل اشعار، تدوین سیروس طاهباز، چاپ ششم، تهران، انتشارات نگاه